

سیری در تحولات آموزشی و پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین الملل

دکتر سید عبدالامیر نبوی
استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

نسرین مصفا (به اهتمام)، سیری در تحولات آموزشی و پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین الملل؛ نقش عوامل تأثیرگذار سطح کلان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۶، چهارده + ۲۹۳ صفحه.

به عنوان بخشی از وزارت امور خارجه و با هدف تربیت مأموران و دیپلمات‌های تحصیلکرده و آگاه به مسائل جهانی تأسیس شد و با توجه به هدف و زمان فعالیت، می‌توان آن را

با گذشت حدود یکصد سال از تأسیس مدرسه علوم سیاسی، ضرورت بازخوانی تحولات رشته علوم سیاسی در ایران شاید چندان نیازمند دلیل نباشد. مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۲۷۸ خورشیدی

یکی از نخستین مؤسسات آموزشی عصر جدید در ایران به شمار آورد. در طول یک قرن، هم دولت و هم جامعه ایران دستخوش دگرگونی‌های اساسی گردید و هم آموزش و پژوهش سیاسی. در نتیجه از سویی آموزش و پژوهش سیاسی به تدریج در دانشگاه‌ها متمرکز و از بار نخبه‌گرایانه این رشته کاسته شد و از سوی دیگر مواد درسی در چند نوبت تغییر کرد. نکته اینجاست که این تغییرات ربط وثیقی با تحولات کشور در این دوره یک‌صدساله داشته است، از این رو بازخوانی تحولات رشته علوم سیاسی در ایران به یک معنا، بازتاب‌دهنده تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران هم هست. در واقع از خلال چنین بررسی‌هایی است که سرگذشت پر فراز و نشیب «دانش» و «آموزش عالی» در یک‌صد سال اخیر روایت می‌شود و میزان اثرگذاری‌ها و اثرپذیری‌ها سنجیده و روشن می‌گردد. با توجه به نکات یادشده حال می‌توان به ارزیابی کتاب «سیری در تحولات آموزشی و پژوهشی علوم

سیاسی و روابط بین‌الملل؛ نقش عوامل تأثیرگذار سطح کلان» پرداخت که با هدف مطالعه‌ای تحلیلی و آسیب‌شناسانه در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل تدوین و گردآوری شده است. در این کتاب که جدیدترین اثر در حوزه بررسی رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران محسوب می‌شود، پرسش‌های پنجگانه زیر مبنای پژوهش بوده است:

۱. اهمیت رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در جامعه امروز ایران تا چه اندازه مورد توجه قرار گرفته است؟
۲. هدف و مقصود نهایی ارزیابی کیفی این رشته‌ها چیست و چه ثمراتی خواهد داشت؟
۳. چه علل و عواملی در سطح کلان برای شاخص‌بندی کیفی رشته‌های مذکور باید مدنظر قرار گیرند؟
۴. چه راهکارهای عملی برای مقابله با افت کیفی این رشته‌ها می‌توان در نظر گرفت؟
۵. ارتقای کیفی و راهبردی این رشته‌ها، با چه ابزارها، سازوکارها و

و روابط بین‌الملل در جهان و ایران آشنا شود؛ منظری که زمینه‌ساز ارائه راهکارهایی عملی برای افزایش کیفیت آموزش و پژوهش این رشته‌ها نیز خواهد شد. آشکار است که چنین روش و منظری تاکنون مورد توجه سایر تحقیقات صورت گرفته در این زمینه در ایران نبوده است، از این رو می‌توان کتاب را از همان گام نخست دارای نوآوری دانست.

با این حال، مهم‌ترین مسئله‌ای که بر سراسر کتاب سایه انداخته است، در همین جاست. یعنی ابهامی که مانع از انسجام مطالب و داده‌های ارزشمند گردآوری شده می‌شود. توضیح اینکه: (۱) در فرضیه نخست معلوم نیست که اهمیت و جایگاه رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در جامعه ایران «تا چه حد» درک نشده است. اتفاقاً تصریح به عدم درک اهمیت و جایگاه این رشته‌ها در ایران پاسخگویی به پرسش دوم - در مورد هدف از بازبینی و ثمرات آن - را ساده‌تر می‌سازد؛ (۲) براساس پرسش سوم، این کتاب قرار است به دنبال

برنامه‌هایی قابل اجراست؟

در برابر این پرسش‌ها، فرضیات سه‌گانه تحقیق ذکر شده است:

۱. اهمیت و جایگاه رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در جامعه ایران آن‌چنان که باید درک نشده و تحول بنیادی برای ارتقای کیفی آنها نیز صورت نگرفته است؛

۲. نقش همزمان، متقابل و مکمل عوامل مادی (اشتغال، درآمد، امکانات کمک آموزشی و مانند آن) و غیرمادی (انگیزه‌ها، روحیه پژوهش، منزلت اجتماعی، متون مورد استفاده و مانند آن) در تحول کیفی این رشته‌های عملی، عمده‌ترین عوامل محسوب می‌شوند.

۳. با توجه به ماهیت و ابعاد کاربردی رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تحول و ارتقای کیفی آنها بدون حمایت و درایت‌های دولتی در ایران امکان‌پذیر نخواهد بود.

مروری بر پرسش‌های پژوهش به خوبی نشان می‌دهند که خواننده قرار است از منظری جدید و به صورت جدی و تحلیلی با تحولات علوم سیاسی

شناسایی عوامل سطح کلانی باشد که باید برای شاخص‌بندی کیفی این رشته‌ها مورد توجه قرار گیرد. این پرسش، اما پاسخ مناسبی در میان فرضیات پیدا نکرده است چراکه در فرضیه دوم گفته شده عوامل مادی و غیرمادی به صورت همزمان، متقابل و مکمل می‌توانند موجب تحول کیفی شوند که می‌توان این فرضیه را نکته‌ای بدیهی دانست و برای هر پرسش دیگری نیز به کار برد ضمن آنکه برخی از مصادیق ذکر شده در فرضیه برای عوامل مادی و غیرمادی نیز جزء علل و عوامل اثرگذار در «سطح کلان» محسوب نمی‌شوند.

بازتاب ابهام یادشده در بهره نخست کتاب کاملاً مشهود است. در این بهره که به «بررسی موضوع در سطح بین‌الملل» می‌پردازد، تلاش شده که تاریخچه شکل‌گیری و تأسیس رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل بیان و عوامل تأثیرگذار سطح کلان بر مسائل کیفی این رشته‌ها شناسایی گردد. این عوامل که در فصل‌های دوم تا ششم

معرفی شده‌اند، عبارتند از: امنیت و تحولات امنیتی، صلح، فرهنگ و تحولات فرهنگی، اقتصاد و تحولات اقتصادی و حقوق بشر. حال مسئله اینجاست که هیچ‌گونه تعریفی برای «عوامل سطح کلان» نیامده است و معلوم نیست عوامل یادشده، براساس چه مبنایی، به عنوان یک عامل سطح کلان تلقی شده‌اند و در برابر چه متغیرهایی - به عنوان عوامل سطح خرد - قرار می‌گیرند. در نتیجه مفاهیم امنیت، صلح و حقوق بشر به سادگی در کنار تحولات فرهنگی و دگرگونی‌های اقتصادی قرار گرفته است و گاه برخی توضیحات به جای آنکه در خدمت سنجش اثرگذاری این متغیرها باشد، خواننده را صرفاً با تحولا مفاهیم آشنا می‌کند. همچنین در فصل یکم همین بخش (کلیات) گفته می‌شود علل و عوامل مؤثر بر توسعه مطالعات سیاسی عبارت است از: (۱) رویدادهای سیاسی مانند انقلاب کبیر فرانسه و پدیده‌های نوینی چون دولت ملی و احزاب سیاسی، (۲) نظریه‌پردازان و مکاتب علمی، (۳) اثرگذاری دیگر

شاخه‌های علوم اجتماعی مانند مردم‌شناسی،^۱ ۴. ایدئولوژی‌ها و نزاع‌های سیاسی، در ادامه نیز (صفحات ۲۶-۴۶) درباره هر یک از این موارد و نقش اثرگذارشان توضیحاتی آمده است. بهره دوم که با نظارت دکتر جهانگیر معینی عملداری تنظیم شده است، به تاریخچه تأسیس رشته‌ها علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران توجه می‌کند و در ادامه متغیرها و مؤلفه‌های اثرگذار در ایران پس از انقلاب را برمی‌شمرد که عبارتند از: تحول در پایگاه اعضای هیئت علمی، تحول در عناوین دروس، گسترش جغرافیایی این رشته‌ها، ظهور گرایش‌های جدید، محتوای متون درسی، اهمیت یافتن نقش دانشگاه و تحصیلات دانشگاهی در جامعه، تحول در ساختار آموزشی و تحول در شیوه‌های تدریس اساتید.

اگرچه بخش تاریخچه حاوی اطلاعات جالبی درباره سیر تحول آموزشی و پژوهشی در ایران پیش و پس از انقلاب است و بخصوص جدول‌های ضمیمه (۳۹۳-۲۷۷) موجب

تکمیل این اطلاعات می‌شود، چند کاستی به چشم می‌خورد که به غنای این بخش خدشه وارد می‌کند. نخست آنکه در توضیح مراکز مهم آموزشی و پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل جای خالی دانشگاه علامه طباطبایی - که قرار بوده مهم‌ترین دانشگاه علوم انسانی و اجتماعی کشور باشد^۲ - و دانشگاه آزاد اسلامی، به ویژه واحد علوم و تحقیقات مشهود است. همچنین هیچ‌گونه اشاره‌ای به عملکرد دانشگاه پیام نور، دانشگاه امام حسین (ع)، دانشگاه شاهد، دانشگاه عالی دفاع ملی، دانشکده علوم و فنون فارابی (ارتش)، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قم) و پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی نشده است. از سوی دیگر، داده‌های کمی ارائه‌شده حداکثر مربوط به سال ۱۳۸۲ است و نمی‌تواند گویای تحولات چهار سال تحصیلی اخیر باشد. ضمن آنکه عدم سنجیت میان جدول‌های آماری ارائه‌شده، در بخش ضمیمه امکان ترسیم یک نمودار مقایسه‌ای میان عملکرد دانشگاه‌ها و

مراکز آموزش عالی پدید نمی‌آید، به عنوان نمونه، در مورد دانشگاه‌های تهران، شهید بهشتی، شیراز، اصفهان، علامه طباطبایی، امام خمینی قزوین و امام صادق (ع) فقط به ذکر نام اعضای هیئت علمی اکتفا شده است در حالی که آمار مربوط به سایر دانشگاه‌ها شامل روند پذیرش دانشجو و گاه روند فارغ‌التحصیلی نیز می‌شود. از این موارد اساسی‌تر، توجه به نقش و عملکرد کمیته تخصصی علوم سیاسی دفتر گسترش آموزش عالی (وزارت علوم، تحقیقات و فناوری) است که پرداختن بدان می‌توانست تصویر دقیق‌تری از سیاست‌گذاری در این زمینه به دست دهد.

ذکر این نکات به معنای غافل شدن از نقطه قوت این بهره، یعنی ترتیب منطقی مطالب و انسجام نسبی محتوایی نیست. در واقع تنظیم یک چهارچوب تحلیلی بر مبنای نظریه ساخت‌یابی گیدنز سبب شده است که ارتباط میان داده‌ها و شواهد در دو سطح خرد و کلان به نحو مناسب‌تری روشن شود و

نیز امکان سنجش اثرگذاری عوامل نام‌برده شده پدید آید. براساس توضیحات این فصل، عوامل ساختاری اثرگذار بر رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران عبارت است از: (۱) عدم وجود ساختارهایی برای تنظیم ارتباط میان تصمیم‌گیران سیاسی و پژوهشگران دانشگاهی، (۲) عدم تطابق میان هدف از ایجاد مراکز آموزش عالی و تعداد دانش‌آموختگان، (۳) حیرت‌زدگی و بلا تکلیفی در حوزه آموزش عالی در سطح کلان، (۴) عدم پیگیری برای عمق بخشیدن به آموزش دانشجویان در سیاست‌های آموزشی دانشگاه‌ها، (۵) فقدان ارتباط جدی و مؤثر میان مراکز آموزشی جهت بهره‌برداری از داده‌ها و اطلاعات که می‌تواند موجب جلوگیری از تکرار مطالب یا سرقت علمی شود، (۶) غیربومی بودن رشته‌ها (عدم تناسب با نیازها و قابلیت‌های کشور، نظام و ملت) (۷) غلبه هدف آموزشی (انتقال علم) بر اهداف پژوهشی (تولید علم)، (۸) مشخص نبودن جایگاه و منزلت این رشته‌ها، (۹) وجود اشکالاتی در سرفصل

دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه‌ها؛
۲. نبود بازار کار برای جذب
فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها؛
۳. دوگانگی فرهنگی و اختلاف
سطح آگاهی دانشجویان شهرنشین و
روستانشین؛
۴. عدم آشنایی کافی با زبان
انگلیسی؛
۵. عدم تقدیر و تشویق دانشجویان
برتر.

با توجه به متغیرهای آسیب‌رسان
به کیفیت رشته‌های علوم سیاسی و
روابط بین‌الملل که در این بخش مورد
توجه قرار گرفته است، آخرین فصل این
بهره، یعنی جمع‌بندی، راهکارها و
پیشنهادها تنظیم گردیده و طی آن ۲۰
پیشنهاد برای کاهش آسیب‌ها و ارتقای
کیفیت پیش کشیده شده است. اگرچه
درباره تمامی این راهکارها توضیحاتی
داده شده و نمی‌توان منکر اهمیت و
ضرورت آنها شد، این نکته ناگفته باقی
مانده است که متولی انجام برخی از این
راهکارها کیست؟ به عنوان نمونه ایجاد
زمینه‌های لازم به منظور انجام پروژه‌های

دروس، ۱۰) نوپا بودن انجمن‌های
تخصصی، ۱۱) کمبود مجلات علمی -
پژوهشی در این حوزه، ۱۲) گسترش
جغرافیایی این رشته‌ها، ۱۳) فقدان یک
انتشارات سیاسی قوی دانشگاهی، ۱۴)
دور ماندن علم سیاست از واقعیات و
تحولات سیاسی، ۱۵) کمبود امکانات
آموزشی و پژوهشی.
در مقابل عوامل فردی اثرگذار
عبارتند از:

الف - در سطح اساتید

الف - فقدان ارتباط منطقی و فکری میان
اساتید؛
۲. اشتغال اساتید در سازمان‌های
اجرایی یا شرکت‌های خصوصی؛
۳. مشکلات اقتصادی؛
۴. عدم جذب اعضای جدید هیئت
علمی؛
۵. خودسانسوری اساتید؛
۶. روزآمد نبودن اطلاعات علمی
برخی اساتید.

ب - در سطح دانشجویان

۱. کاهش شدید موقعیت عملی

تحقیقاتی در بین اعضای هیئت علمی، افزایش ارتباط میان دانشکده‌های علوم انسانی، برگزاری نشست‌ها و همایش‌ها و ایجاد انجمن‌های تخصصی، ایجاد فضای مناسب و لازم برای تبادل افکار، ارائه نظریات، انتشار مجلات و آثار مرتبط با حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، افزایش تحرک علمی و رقابت میان دانشجویان، افزایش شأن و جایگاه ویژه پژوهشگران علم سیاست در جامعه و تأکید بر پژوهش‌محوری و تولید علم باید توسط چه نهادی و یا در خلال چه فرآیندی صورت گیرد. این ابهام سبب می‌شود که بسیاری از این موارد در حد یک پیشنهاد باقی بماند. از سوی دیگر، برخی از پیشنهادها چنان کلی است که می‌تواند بدون هیچ‌گونه تغییری برای دیگر رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی نیز به کار رود. البته می‌توان با مدد گرفتن از فرضیه سوم کتاب (صفحه ۷)، این مطلب را پیش کشید که قرار است «حمایت و درایت‌های دولتی» زمینه‌ساز اجرای این پیشنهادها شود. باید گفت که در این صورت برخی از آن پیشنهادها

هیچ‌گاه اجرایی نخواهد شد و اساساً استقلال نسبی آموزش و پژوهش سیاسی تحقق پیدا نخواهد کرد.

نکته پایانی آنکه در این کتاب گاه نقش و جایگاهی برای نهاد دانشگاه در نظر گرفته شده است که چندان با واقعیات جهانی همخوان نیست. جملاتی از قبیل «امروزه دانشگاه‌ها کماکان به صورت تنها مکان معتبر برای تربیت کارشناسان صاحب صلاحیت و شایسته و در ترویج جهان شمول علم و تکنولوژی و نظام‌های ارتباطی باقی مانده‌اند (ص ۲۰۹) و یا «در زمینه تولید دانش فعالاً رقیبی هم‌عرض دانشگاه وجود ندارد» (ص ۲۰۹) نشانگر نادیده گرفتن شکسته شدن انحصار تولید و انتقال دانش توسط نهاد دانشگاه است. اتفاقاً با گسترش مرزهای دانش و به ویژه رشد مطالعات میان‌رشته‌ای، نهادهای تولیدکننده و انتقال‌دهنده علم متنوع شده است و گاه نقش مراکز آموزش و پژوهشی غیردانشگاهی و حتی ناشران بخش خصوصی، در این زمینه جدی‌تری است.^۳ این روند امروزه

نه تنها در ایالات متحده امریکا که در ایران نیز به چشم می خورد. مروری بر عملکرد چند مرکز پژوهشی غیردانشگاهی در حوزه علوم سیاسی و روابط بین الملل و نیز برخی ناشران مستقل گویای این مدعاست.

به هر صورت وجود ضعفها و کاستی هایی که مورد اشاره قرار گرفت، به رغم نقاط قوت کتاب، سبب شده است که محتوای آن نه در بخش توصیفی بدیع جلوه کند و نه در بخش تجویزی گره گشا گردد.



یادداشتها

۱. جالب است که ذیل این بند، فلسفه و روانشناسی نیز به عنوان مصداقی از شاخه های علوم اجتماعی ذکر شده و درباره نقش اثرگذار هریک توضیحات مفصلی آمده است.

۲. عجیب آنکه در کتاب مشهور علم سیاست در ایران هم به تجربه دانشگاه علامه طباطبایی چندان توجهی نشده است؛ رک: علیرضا ازغندی، علم سیاست در ایران، تهران: انتشارات باز، ۱۳۸۷.

۳. مراکزی همچون پژوهشکده مطالعات راهبردی، پژوهشکده مطالعات ملی، مؤسسه ابرار معاصر تهران، مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، مرکز تحقیقات استراتژیک (مجمع تشخیص مصلحت نظام)، مرکز بررسی های استراتژیک (ریاست جمهوری) و مرکز اسناد انقلاب اسلامی.